|  |  |
| --- | --- |
|  | **نقد روشى و محتوایى کتاب فقیهان شیعه ایرانى** |
| **مقاله 8**، [دوره 6، شماره 35](http://jh.isca.ac.ir/issue_489_495_%D8%AF%D9%88%D8%B1%D9%87+6%D8%8C+%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87+35%D8%8C+%D9%BE%D8%A7%DB%8C%DB%8C%D8%B2+1368%D8%8C+%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87+1-167.html)، پاییز 1368، صفحه 142-154  [XML](http://jh.isca.ac.ir/?_action=xml&article=3857) | |
| نوع مقاله: مقاله پژوهشی | |
| **اصل مقاله** | |
| الایرانیون والادب العربى رجال فقه الشیعه الامامیه المجلدالثالث تالیف قیس آل قیس الایرانیون والادب العربى المجلدالثالث : رجال فقه الشیعه الامامیه . تالیف : قیس آل قیس . تهران . موسسه البحوث والتحقیقات الثقافیه (موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگى ). چاپ اول . 1366ش ؟. 67 صفحه . وزیرى .  نوشتن شرح حال رجال دین و علماى اسلام و ذکر آثار و شخصیت آنان سابقه غ دیرنه اى دارد واز دیرباز مورد توجه دانشمندان علم[ تراجم] بوده است . عالمان شیعه و سنى در این زمینه آثارارزنده اى از خود به جاى گذاشته و میراث فرهنگى عظیمى را به ما سپرده اند.  در سالهاى اخیر به دلیل توجه و علاقه مردم به آگاهى از شرح حال دانشمندان و علماى سلف کتابها و مقالات بسیارى تهیه و تدوین و منتشر شد که بسیارى از آنها به دست کسانى نوشته شد که خبرویت کافى دراین فن شریف نداشته واز تواناییهاى لازم و درخوراین موضوع برخوردار نبوده اند. بسیارى ازاین گونه نوشته ها مشحون ازاشتباهات واغلاط بزرگ و تکرار مکررات و برگرفته از کتب دیگران است . کتابهاى رنگارنگى که داراى محتوایى همگونه و تکرارى است خواننده را خسته و راه تکامل فرهنگى را ناهموار مى سازد.این است که دردمند و دردشناس تاب نمى آورد و با همه احترامى که براى شخصیت افراد قائل است به منظور دفاع از  فرهنگ یک جامعه قلم به دست مى گیرد و نوشته ها را بر کرسى نقد مى نشاند و در تعارض میان حیثیت فرد با حیثیت فرهنگ دفاع از حیثیت فرهنگ را مقدم مى دارد .  به هر حال چندى پیش موفق به مطالعه کتاب[ رجال فقه الشیعه الامامیه] که مجلد سوم از مجموعه[ الایرانیون والادب العربى] است شدم . مجلداول و دوم این مجموعه هر یک در دو جزء درباره[ رجال علوم القرآن] و[ رجال علوم الحدیث] است که مدتى پیش ازانتشار مجلد سوم منتشر شد و ما دراین مقال کارى به مجلداول و دوم نداریم . مجلد سوم این مجموعه که اکنون مورد بحث ماست داراى نواقص و معایب عمده واشتباهات فراوانى است . گر چه مولف راجع به موضوع کتاب هیچ گونه توضیحى نداده اند ولى از نام آن بر مى آید که خواسته اند شرح حال فقیهان امامى (شیعه اثناعشرى )ایرانى را بنویسند. آنچه درباره این کتاب به نظر نگارنده رسید ذیل چند عنوان ذکر مى شود:  4 نواقص و خطاهاى عمده و کلى  یکى از معایب وایرادات مهم این اثر عدم خبرویت لازم و کافى مولف در خصوص موضوعى است که درباره اش قلم زده اند واین امر از جاى جاى این اثر بخوبى هویداست . مولف در بسیارى از بدیهى ترین مطالب مربوط به فقهاى شیعه که ازاولیات این فن محسوب است دچاراشتباه شده اند که ذیلا به چند نمونه اشاره مى شود:  1. در صفحه 565 ذیل مصنفات وحید بهبهانى نوشته اند:  حاشیه على شرح مدارک الاحکام فى شرائع الاسلام الاصل للعلامه الحلى الشیخ جمال الدین ابى منصورالحسن بن یوسف بن مطهر]...  حال آن که شرایع تالیف محقق حلى جعفر بن حسن است و نه علامه حلى نویسنده بین علامه حلى و محقق حلى خلط کرده است . ثانیا کتاب وحید بهبهانى حاشیه خود مدارک است و نه حاشیه شرح مدارک !  2. در صفحه 424 در شرح حال شیخ بهائى قدس سره ذیل بحث تالیفات شیخ بهائى ازالذریعه (ج 20.232) نقل کرده اند که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانى طاب ثراه نوشته اند:  [نسخه اى از کتاب مخلاه شیخ بهائى رااستاد ما علامه نورى دیده است] .  بااین که به روشنى آفتاب پیداست که منظور شیخ آقا بزرگ از: [شیخناالعلامه النورى] محدث معروف حاج میرزا حسین نورى صاحب مستدرک الوسائل (متوفاى 1320 قمرى )است ولى نویسنده بعداز نقل کلام شیخ آقا بزرگ علامه نورى را بین کروشه چنین معرفى کرده است .  [حاج میرزا بهاءالدین فرزند حاج میرزا جواد...از بزرگان علماى  اصفهان ... که در 20 جمادى الاولى سال 1343 در گذشت و در تخت فولاد دفن شد]!  3. در صفحه 354 و 356 سیدمحمدعلى صاحب مدارک و نواده شهید ثانى را به سیدمحمد بن ابى الحسن یزدى تفسیر کرده حال آنکه سیدمحمد صاحب مدارک عاملى واهل جبل عامل لبنان است و مطلقا ربطى به یزد ندارد! معلوم نیست نویسنده وى را با چه کسى خلط و در نتیجه این گونه معرفى کرده است !  4. در صفحه 534 ضمن بحث از تالیفات مولى اسماعیل خواجوئى نوشته اند  7[ حاشیه مدارک الاحکام فى شرح شرائع الاسلام اصل از شهید ثانى سد محمد بن على بن حسین که در 10 ربیع الاول 1009 به شهادت رسید و حاشیه از خواجویى است]  مى دانیم که شرایع از محقق حلى و شرح آن مدارک از سیدمحمد عاملى نواده شهید ثانى است نه از خود شهید ثانى ثانیا شهید ثانى نامش زین الدین بن على است و در سال 965 به شهادت رسیده است . ثالثا سیدمحمد بن على بن حسین به مرگ طبیعى از دنیا رفته و شهید نشده است  5.از آنجا که به شیخ على بن محمدبن حسن بن شهید ثانى گفته مى شود :[شیخ على شهیدى] چون نوه صاحب معالم فرزند شهید ثانى است مولف پنداشته است که شیخ على هم از علماى شهیداست ازاین روى در صفحه 497 وى را با عنوان :[ الشهید العاملى الاصفهانى] معرفى کرده است در حالى که وى شهید نشده و تنها به خاطرانتسابش به شهید ثانى به وى شیخ على شهید گفته مى شود.  اینها چند نمونه جزئى از عدم خبرویت مولف محترم در فن شرح حال فقهاى شیعه است . مى دانیم کسى که کمترین اطلاعى از تراجم فقیهان شیعه داشته باشد این گونه موارد برایش از ضروریات به شمار مى رود ولى بااین همه دیدیم که چگونه نویسنده کتاب مورد بحث در آنها دچار اشتباه و خلط بزرگ شده اند.  عدم ابتکار و پژوهش نو بدیهى است که یک کتاب تاریخ یا تراجم و یا رجال اگر بخواهد رسالتى داشته باشد باید داراى ابتکار و پژوهشهاى عمیق و جدید باشد زیرااگر جزاین باشد چاپ همان نوشته هاى گذشته جامعه را بى نیاز مى کند و نیازى به تنوع عبارتها نیست . آقاى دکتر پورجوادى دراین زمینه در مقاله اى چنین نوشته اند.  [نکته اى که بخصوص در مورد کتابهاى تحقیقى ذکر آن ضرورت دارداین است که : دراین نوع کتابها باید حتما مطلب و سخن تازه اى بیان شده باشد. مولفى که مى خواهد کتابى در تاریخ اسلام بنویسد اگر آنچه را مورخان پیش گفته اند همه را در نظر بگیرد و در  کتاب خود منعکس کند ولى هیچگاه حرف تازه اى بر آن نیفزاید در واقع بود و نبود کتابش یکسان است . وانگهى حرف تازه مولف نیز بایدارزش گفتن داشته باشد والا هر حرف تازه اى اعتبار کتاب را به خودى خود بالا نمى برد. بعضى از تالیفات فریبنده هست که استحکام و صحت مطالب آن و کششى که در خواننده ایجاد مى کند همه مربوط به مطالب منقول است واگراین بخش از کتاب را کنار بگذاریم و صرفا سخنان خود خود مولف را در نظر بگیریم ملاحظه مى کنیم که کتاب بکلى فاقدارزش است]. 1  هر جا هم که نویسنده خواسته انداز خود تحقیقى عرضه کرده باشند بعضا و شاید غالبا نادرست است که به ذکر نمونه اش بسنده مى کنم :  در شرح حال علامه مجلسى طاب ثراه (صفحه 504) در بحث تالیفات علامه مجلسى نوشته اند:  [برخى یکى از تالیفات عربى علامه را[ شرح الاربعین] ذکر کرده اند. من گمان مى کنم شرح اربعین کتاب مستقلى نیست و همان باب [ اربعین حدیث] است که درا وائل بحار درج شده است].  و سپس افزوده اند:  [ اگر مراد باب اربعین حدیث بحار هم نباشد بازاین کتاب عربى نیست و آنان که آن را ضمن تالیفات عربى علامه یاد کرده اند به خطا رفته اند و موید سخنم این است که : تهرانى در ذریعه ج 1 ص 411 شماره]2134 گفته است : چهل حدیث درامامت و شرح آنها به فارسى از علامه مجلسى است]...  این یک نمونه از تحقیقات خود نویسنده است که اینک مواضع اشتباه آن بررسى مى شود:اولا مجلسى کتابى عربى به نام شرح اربعین 2 دارد که در سال 1358 شمسى در قم و پیش از آن نیز (به گفته آقا بزرگ تهرانى درالذریعه ج 1.412 شماره 2135 در سال 1305 قمرى ) چاپ شده است بنابراین کتاب مذکور بابى از[ بحار] نیست و ثانیا فارسى نیست و ثالثا اگر علامه شرح اربعین به زبان فارسى داشته باشند که نویسنده از ذریعه نقل کرده اند این چه دلیلى مى شود که شرح اربعین حدیث . به عربى نداشته باشند؟اگر نویسنده اندکى به خود زحمت داده بودند و ادامه سخن آقا بزرگ تهرانى را مطالعه کرده بودند به چنین اشتباهى دچار نمى شدند. درالذریعه (ج 1.412 شماره 2135) یعنى درست پس از معرفى شرح اربعین فارسى شرح اربعین عربى علامه معرفى شده است . ملاحظه مى فرمایید کتابى که دست کم دو بار چاپ شده و مشهوراست و ذریعه هم آن را معرفى کرده نویسنده وجود آن را منکر شده اند! بسیارى از مطالب واطلاعاتى هم که درباره کتابها آورده اند منقول ازالذریعه و قدیمى و کهنه است از باب نمونه : در صفحه 373ازالذریعه  نقل کرده اند که :  [ نسخه اى خطى از فلان کتاب در کتابخانه آقاى مشکاه هست].  در حالى که این بخش الذریعه مربوط است به قبل از دوران اهداى کتب مشکاه به کتابخانه مرکزى دانشگاه تهران و قاعدتا مى بایست نویسنده فهرست کتب اهدائى مشکاه به دانشگاه تهران را بررسى مى کردند واگر در آن کتابخانه (و یا کتابخانه هاى دیگر) هست شماره آن را مشخص کردند. خلاصه امروز کتابخانه اى به نام کتابخانه مشکاه نیست و کتب آن (کلا یا غالبا) به کتابخانه هاى دیگر مثل کتابخانه دانشگاه منتقل شده است.  تطویل بلاطائل و تکرار مکررات ... یکى از معایب مهم کتاب تطویل بلاطلائل و تکرار مکررات است به طورى که خواننده واقعا سرگیجه و سرسام مى گیرد! مثلا به هنگام نام بردن و معرفى کتابهاى عالمان نوعا بیشتر یا بسیارى از کسانى را که آن کتاب را در عداد مولفات آن عالم ذکر کرده اند یاد کرده است ولواین که کاملاانتساب آن کتاب به مولفش قطعى باشد.این امر در سراسر کتاب تکرار شده است مثلا دراینکه میرداماد قدس سره کتابى به نام قبسات دارد احدى شک ندارد ولى نویسنده در شرح حال وى تحت عنوان ( مصنفات میرداماد ) نوشته اند :  کتاب القبسات فى الحکمه و هو کتاب مطبوع ذکره له الشیخ عباس القمى فى الکنى والالقاب (ج 2 ص 227) والمدرس التبریزى فى ریحانه الادب (ج 4 ص 120) والسید على خان المدنى الشیرازى فى سلافه العصر (486) و عبدالله النعمه فى فلاسفه الشیعه (ص 396) والعلامه الخوانسارى فى روضات الجنات (ج 2 ص 65) والشیخ آقا بزرگ الطهرانى فى الذریعه الى تصانیف الشیعه (ج 17 ص 32 الرقم 183) و قال :اوله الحمدلله الواحدالاحدالصمدالمصمود مهین کل وجود و جاعل کل موجود .  واین امر در سراسر کتاب تکرار شده است . بااین که نویسنده در پایان کتاب فهرست منابع خود را با تفصیل در پایان کتاب فهرست منابع خود را با تفصیل کامل و مشخصات چاپ و نویسنده آورده و نیز در آخر شرح حال هر کسى ماخذ آن شرح حال را با ذکر نام مولف و صفحه یا صفحاتى که از آن عالم بحث شده آورده اند واز جمله : در پایان شرح حال میرداماد (صفحه 447-446) گفته اند که یکى از منابع شرح حال میرداماد الذریعه الى تصانیف الشیعه از آقا بزرگ تهرانى است و سپس شماره صفحات و مجلداتى که در آنهااز آثار میرداماد بحث شده آورده اند بااین همه در خود شرح حالها هم چنانکه دیدید به تفصیل این امر را نوشته اند! مثلا بر فرض که لازم بود کتابهائى که قبسات را به میر نسبت داده اند ذکر شود به جاى آن شش سطر تطویل مخل مى توانستند فقط نام  مختصر منابع و شماره جلد و صفحه آنها رااین گونه مشخص کنند :  قبسات تالیف میرداماد در منابع ذیل ذکر شده است : ذریعه ج 17.32 روضات ج 2.56 ریحانه ج 4.120 سلافه .486 فلاسفه الشیعه 396 الکنى ج 2.227.و هکذالله  بخصوص عبارت :[ ذکره الشیخ آقا بزرگ الطهرانى فى الذریعه الى تصانیف الشیعه] به قدرى در کتاب تکرار شده است که اگراین عبارت دراز حذف شود و به جاى آن فقط کلمه[ الذریعه] گذاشته شود شاید حدود پنجاه صفحه از صفحات کتاب کاسته شود! تنها در یکصد و پانزده صفحه از کتاب یعنى از صفحه 484 تا صفحه 600 حدود 140 مرتبه این عبارت تکرار شده است . همین عبارت بااندکى اختصار در هفت صفحه یعنى از صفحه 109 تا 115 حدود هفتاد بار تکرار شده است . تازه چنانکه دیدیم این گونه تطویل تنها به هنگام ارجاع به الذریعه نیست بلکه درارجاع به مصادر دیگر مانند: ریاض العلماء و روضات الجنات (که گاهى در معرفى یک کتاب به هفت ماخذارجاع داده اند) هم فراوان به چشم مى خورد.  همچنین فراوان به معرفى نسخ خطى کتابى واین که نسخه اش در فلان کتابخانه یا نزد فلان آقا هست به نقل ازالذریعه بر مى خوریم که این گونه موارد هم لازم بود به اختصار در نیم سطر مرقوم مى فرمودند که :الذریعه در فلان جلد و صفحه شش نسخه خطى این کتاب را معرفى کرده است زیراالذریعه دهها برابر کتاب مورد بحث چاپ شده و در دسترس همه است وانباشتن کتاب از اطلاعات موجود درالذریعه چه سودى مى تواند داشته باشد؟! و به جرات توان گفت که اگر تنها مطالب منقول از ذریعه وارجاع به الذریعه از این کتاب حذف شود حدود یک چهارم از حجم آن کاسته خواهد شد.  ایضا بااین که شیوه مولف در شرح حالها بدین صورت است که ابتدااسم و وصف و تاریخ تولد و وفات واندکى از شرح حال عالم مورد نظر را ذکر مى کند و سپس به ذکر تالیفاتش مى پردازد مع ذلک در بسیارى جاها به هنگام نقل عبارت الذریعه در مورد تالیفات تمام عبارت الذریعه در مورد تالیفات تمام عبارت الذریعه را نقل مى کند که مثلااین کتاب از کیست و چه زمانى زندگى مى کرده و آغاز وانجام آن چنین و چنان است . بااین که چون الذریعه به ترتیب نام کتابهاست نه این که همه تالیفات یک نفر را یکجا ذکر کند چنین شیوه اى در الذریعه لازم بوده است ولى دراین کتاب که ابتدا تمام مشخصات مولف ذکر شده و سپس تالیفاتش نام برده شده دیگر نباید نام مولف و خصوصیاتش را دوباره تکرار کرد. محض نمونه : صفحات : 337 352 372 458 535 542 را ملاحظه فرمایید .  در آخرالذریعه جلد 6 و 7 و 8 (چاپ ایران ) و نیز آخر طبقات اعلام الشیعه قرن نهم "الضیاءالامع فى القرن التاسع مشخصات کتابخانه هاى  خصوصى و عمومى که از آنها در الذریعه یاد شده و به آنهاارجاع شده درج شده است . نویسنده کتاب مورد نقد ما به جاى این که به نیم سطراکتفا کند و بنویسد :[مشخصات و خصوصیات کتابخانه هایى را که به نقل ازالذریعه به آنهااشاره شده درالذریعه واعلام الشیعه ببینید] در پانزده صفحه یعنى از صفحه 625 تا 639 عینا مشخصات مذکور راازالذریعه نقل کرده اند و به چنین تطویل ممل که کتاب را خوب هم باد مى کند! دست یازیده اند.  تازه در آخر مجلداول الایرانیون والادب العربى و نیز در آخر مجلد دو آن عینا همین مطالب راازالذریعه نقل کرده اند یعنى در سه مجلداین کتاب سه بار این قسمت الذریعه نقل شده است .البته بگذاریم ازاین که بسیارى از آن اطلاعات دیگر قدیمى شده وامروزه آن کتابخانه ها چنان وضعى ندارند از جمله : کتابخانه مرحوم سیدمحمد مشکاه که به کتابخانه مرکزى دانشگاه تهران منتقل شده است .  همچنین در آخر کتاب مورد بحث فهرست و مشخصات ماخذ آمده است ( از صفحه 640 تا 665)البته نه تنها ماخذ مجلد سوم که مورد بحث ماست بلکه مجموعه ماخذى که در هر سه مجلد به آنها مراجعه شده است .البته اگر منابع مجلدات سه گانه تنها در آخراین مجلد آمده بودایرادى وارد نبود ولى هم در آخر مجلد آمده بودایرادى وارد نبود ولى هم در آخر مجلد دوم و هم اول عینااین ماخذ درج شده است ! و حدود یک چهارم از منابعى که در آخر جلد سوم آمده از منابع جلد سوم است و بقیه از منابع مجلدات پیشین است که در مجلدات پیشین نیز معرفى شده اند.  خواننده عزیز آیااینها مصداق بارز تطویل بلاطائل و تکرار مکررات نیست ؟! به نظراین بنده آقاى قربانى در کتاب زندگى نامه ریاضى دانان دوره اسلامى ازاین نظر موفق بوده و مطالب را به نحو مطلوبى خلاصه و گزینش کرده و حتى اسم منابع را با رموزاختصارى آورده و در پایان به تفصیل ذکر کرده است .  عدم ارائه بهترین و تحقیقى ترین منابع نویسنده در پایان هر شرح حال منابع شرح حال مورد نظر را ذکر کرده اند ولى در بسیارى از جاها بهترین و تحقیقى ترین منابع ذکر نشده است مانند:  1. صفحه 73-72 در شرح حال على بن بابویه مقدمه استاد حسینى جلالى بر کتاب الامامه والتبصره ابن بابویه .  2. صفحه 483-482 در شرح حال شیخ على عاملى کتاب در منشور تالیف خود شیخ على عاملى ج 2 ، 259-238.  3. صفحه 512 در شرح حال علامه مجلسى دو جلد کتاب زندگى نامه علامه مجلسى .  4. صفحه 528 در شرح حال میرابوالقاسم کبیر مقدمه کتاب مناهج المعارف او.  5. صفحه 569 در شرح حال وحید بهبهانى کتاب وحید بهبهانى تالیف آقاى دوانى . 6. صفحه 599 در شرح حال آخوند خراسانى کتاب زندگانى آخوند خراسانى والمصلح المجاهد و ...  جالب این که صفحه 513 در بحث منابع شرح حال علامه مجلسى نوشته اند13 : [الفیض القدسى از شیخ نورى ص].5  بااین که مجموع کتاب ( الفیض القدس ) در شرح حال علامه است پس چرا نویسنده تنها صفحه 5 آن را شرح حال علامه دانسته اند؟! ظاهرا نویسنده کتاب الفیض القدسى را ندیده و تنها در جائى دیده است که به صفحه 5 آن ارجاع شده است و پنداشته است که پس لابد صفحه 5 آن راجع به علامه مطلبى دارد!.  نه مانع اغیار و نه جامع افراد  وبالاخره عمده ترین عیب کتاب این است که : نه مانع اغیاراست و نه جامع افراد. توضیح این که : نویسنه هیچ جا توضیح نداده است که موضوع کتابش چیست و درباره چه کسانى با چه موزاین و معیارهایى گفتگو مى کند. فقطاز نام کتاب استفاده مى شود که این کتاب شرح حال فقیهان امامى ایرانى است و بس . هیچ توضیحى نداده اند که آیا مى خواهند فقیهان رده اول را بنویسند یا رده اول تا دهم را؟ فقیهانى که مرجعیت رسمى داشته اند یااعم ازاین که مرجعیت داشته اند یا نه ؟ فقیهانى که اقوالشان در کتابهاى فقهى نقل شده یااعم از آنان ؟ بالاخره آیا فقهایى که تالیفى به زبان عربى در زمینه دانش فقه داشته اند یااعم از آنان ؟ هر کدام ازاین مسائل که معیار گزینش مولف باشد باز اشکالات فراوانى به کتاب وارداست که به بعضى از آنهااشاره مى شود :  1. مجموعا نویسنده شرح حال شصت نفر فقیه را آورده اند و در بین آنان کسانى دیده مى شوند که با فقیه نبوده اند و یااز فقهاى درجه پنجم و مانند آن محسوب مى شوند.اگر منظور شرح حال فقهاى درجه اول تا مثلا درجه پنجم بوده است تعداد آنان بمراتب بیش از 60 نفراست . شایداز فقهاى امامى ایرانى تقریبا پانصد فقیه مانند بسیارى از فقهایى که نویسنده یاد کرده اند داشته باشیم پس چرا به 60 نفر اکتفاء کرده اند؟! واگر منظور نویسنده این بوده که تنها فقهاى تراز اول را ذکر کند بازاین اشکال وارداست که :اولا بسیارى از کسانى که شرح حالشان ذکر شده چنین نیستند و ثانیا شرح حال بسیارى از فقیهان ترازاول ذکر نشده است .از جمله کسانى که ایشان نامبرده اند ولى از فقیهان ترازاول نیستند مى توان ازاین بزرگان نام برد:  1. صفحه 97 کشى صاحب رجال معروف .  2. صفحه 117 ابن عبدک .  3. صفحه 120ابوالجیش (؟) خراسانى بلخى .  4. صفحه 210 هلال حفار.  5. صفحه 212ابوسعید آبى رازى .  6. صفحه 225 مهیار دیلمى .  7. صفحه 296 موفق الدین مکى خوارزمى .  8. صفحه 328 صدرالدین کبیر دشتکى .  9. صفحه 332 دشتکى شیرازى .  10. صفحه 363 ابن ابى قره ابیوردى .  11. صفحه 514 بختیارى حویزى .  12. صفحه 518 احمد بن اسماعیل نجفى .  13. صفحه 529 محمد مقیم حامدى .  14. صفحه 529 عبدالرحیم نجف آبادى  15. صفحه 529 عبدالرحیم تسترى .  که اگر بنا شود فقیهانى در حداین بزرگان شرح حالشان ذکر شود عدد آنان از پانصد هم متجاوز خواهد بود پس چرا تنها به شصت نفراکتفا شده ؟  از سوى دیگر شرح حال بسیارى از فقیهان نامدارایرانى ذکر نشده که هر یک از معیارهاى مذکور در بالا را در نظر بگیریم بازاشکال وارد است که چرا ذکر نشده اند مانند: آقا حسین خوانسارى علامه مجلسى اول آقا جمال خوانسارى علامه بحرالعلوم محق تسترى صاحب مقابس میرزاى قمى صاحب فصول صاحب حاشیه معالم به نام هدایه المسترشدین حجه الاسلام شفتى ملااحمد نراقى شیخ انصارى سیدحسین کوه کمرى میرزاى شیرازى بزرگ میرزاى شیرازى کوچک آقاسیدمحمد کاظم یزدى صاحب عروه شیخ الشریعه اصفهانى حاج میرزا حسین نائینى آسیدابوالحسن اصفهانى آقا ضیاء عراقى آشیخ محمدحسین اصفهانى معروف به کمپانى مرحوم آیه الله بروجردى مرحوم آیه الله حائرى موسس حوزه علمیه قم قدس الله اسرار هم الشریفه .  معلوم نیست چرا مولف ازاین فقیهان ترازاول ایرانى نام نبرده اند؟اصلااگر بخواهیم پنج نفراز برجسته ترین فقهاى طول تاریخ شیعه را نام ببرند حتما یکى از آنها شیخ انصارى در قدرت عظیم فقهى و تسلط بر فقه ضرب المثل است . ولى بااین همه نامى از وى به میان نیامده و شرح حال کسانى نوشته شده که مثلا در رتبه دهم بعداز شیخ جاى دارند. همه اینها نشانگر عدم اطلاع نویسنده از فقه و فقها و تاریخ آنان است . چه خوب بود دراین که : چه کسانى را بایدانتخاب کرد با صاحب نظران مشورت مى کردند تااین قدراز مرحله پرت نشوند!  2. چنانکه گفته شد از نام کتاب استفاده مى شود که مولف مى خواسته شرح حال فقهاى ایرانى را بنویسد ولى شرح برخى فقیهان غیرایرانى را هم درج کرده است مانند: مجتهد کرکى (صفحه 371) شیخ بهائى (صفحه 397) شیخ على عاملى (صفحه 479) که اینان همه عاملى واهل جبل عامل بوده اند نه ایرانى اگر به دلیل این که درایران سکونت داشته اند ایرانى شمرده شده اند چرا شرح حال محقق کرکى پدر شیخ بهائى و فرزند محقق کرکى که درایران سکونت کرده اند و عاملى بوده اند درج نشده است ؟  3. در آغاز شرح حال تعدادى از رواه دوران  ائمه علیهم السلام را به عنوان[ فقیه] آورده اند که البته پیداست زمان حضورائمه علیهم السلام فقه به معنایى که در دروان غیبت به کار مى رود و به معناى استنباط احکام ازادله اربعه مرسوم لازم نبوده است بنابراین بهتر بود که آن بزرگواران در عنوان[ رواه و رجال حدیث ایرانى] در مجلد دوم کتاب معرفى مى شدند و نه به عنوان[ فقیه] و در مجلد سوم . و مرسوم هم چنین است که فقهاء رااز دوران غیبت به این طرف طبقه بندى مى کنند .  عدم رعایت ترتیب تاریخ وفات در شرح حال فقهاء  در صفحه 17 متذکر شده اند که شرح حال فقهاء به ترتیب تاریخ وفات آنها درج مى شود ولى بعضااین قاعده رعایت نشده و با تاریخ وفاتى که خودشان نوشته اند سازگار نیست مثلا شرح حال آخوند خراسانى متوافاى 1329 قمرى قبل از شرح حال سیدمحمد باقراصفهانى صاحب روضات متوفاى 1313 قمرى درج شده که باید بعداز آن باشد. در صفحه 363 به بعد شرح حال ابن ابى قره ابیوردى را آورده و قبل از آن در صفحه 350 به بعد شرح حال محقق اردبیلى را با این که اردبیلى متوفاى 993است و خود نویسنده وفات ابیوردى را به سال 966 ذکر کرده که قاعدتا باید شرح حال اردبیلى پس از وى باشد. همچنین مولا عبدالله یزدى که در صفحه 342 وفاتش را به سال 981 ذکر کرده است پیش ازابیوردى شرح حالش ذکر شده که بر طبق تاریخ وفاتى که نویسنده آورده اند باید پس ازاو ذکر مى شد .  خطاهاى علمى و تاریخى خطاهاى تاریخى و علمى کتاب نیز فراوان است که ذیلا به شمه اى از آنهااشاره مى شود:  1. در صفحه 75 محقق کرکى صاحب جامع المقاصد را چنین معرفى کرده اند: (عبدالعالى متوفاى 993). حال آنکه محقق کرکى على بن عبدالعالى و متوفاى 940است و عبدالعالى متوفاى 993 فرزند محقق کرکى است .  2. در صفحه 66-65 از توقیع حضرت امام حسن عسکرى علیه السلام به على بن بابویه قمى یاد کرده و آن را نقل کرده اند در حالى که چنین 3توقیعى از جانب امام یازدهم براى وى صادر نشده است .  3. در صفحه 71 از الذریعه نقل کرده اند که کتاب (الامامه و التبصره) از على بن بابویه پدر شیخ صدوق نیست در حالى که جزمااز اوست 4 .  4. در صفحه 125 نوشته اند : ( زرکلى که وفات ابن داود قمى را به سال 378 ذکر کرده دچار اشتباه روشنى شده است ) ولى خود در یک صفحه قبل (صفحه 124) در تیثر بحث وفاتش را در همین سال ذکر کرده اند.  5. در صفحه 187 مولف مستدرک الوسائل را  چنین معرفى کرده اند: [قاضى نورالدین طبرسى] در حالى که وى نه قاضى بود و نه نورالدین و صحیحش حاج میرزا حسین نورى است .  6. در صفحه 231 فرزند شیخ طوسى را صاحب کتاب[ مجالس] ("امالى ) دانسته در حالى که وى کتاب مجالس یاامالى ندارد. 5  7. در صفحه 281 بین قطب رواندى و فضل الله راوندى خلط کرده اند و کتابهاى[ خرائج و جرائح] و[ شرح نهج البلاغه] را که از قطب راوندى است به فضل الله راوندى نسبت داده اند.  8. در صفحه 321 به نقل از روضات صیمرى را معاصر محقق کرکى دانسته اند که درست نیست .  9. در صفحه 350 و 362 بین دو کتاب از کتابهاى محدث جزایرى خلط کرده اند: جزائرى کتابى دارد به نام[ الانوارالنعمانیه فى معرفه النشاه الانسانیه] و کتاب دیگرى دارد به نام[ مقام] و نویسنده این دو کتاب را خلط کرده و یکى پنداشته و چنین معرفى کرده اند :[الانوارالنعمانیه فى المقامات] .  10. در صفحه 383 به نقل از برخى منابع یکى از تالیفات قاضى نورالله شوشترى را حاشیه بر تفسیر بیضاوى دانسته اند و در پاورقى افزوده اند :[به کشف الظنون مراجعه کردم واثرى ازاین حاشیه نیافتم] . که باید گفت : مگر همه حاشیه هاى تفسیر بیضاوى در کشف الظنون معرفى شده است ؟ و ثانیا نه تنها قاضى نورالله حاشیه اى بر تفسیر بیضاوى نوشته بلکه نسخه آن هم موجوداست و به گفته برخى دو حاشیه براین تفسیر نگاشته و نسخه هر دو هم موجوداست7 .  11. صفحه 444و445 دو کتاب از میرداماد با عنوانهاى[ شرعه المهدى] و[ رساله فى النهى عن تسمیه المهدى] عجل الله تعالى فرجه نام برده اند در حالیکه این دو عنوان نام یک کتاب است و رساله دوم همان[ شرعه التسمیه] است . 8  12. در صفحه 454و481 نوشته اند:[شهیداول کتاب لمعه را در زندان دمشق نوشت] که البته این هم نادرست است . 9  13. در صفحه 484 و 493 وفات علامه مجلسى دوم را به سال 1111 ذکر کرده اند که درست نیست بلکه وى در سال 1110 درگذشته است . 10 و در صفحه 493افزوده اند که1111[ اصح است از]1110 در حالى که قضیه بر عکس است و 1111 قطعا نادرست است .  14. در صفحه 526 جرفادقان ("گلپایگان ) را شهر کوچکى از توابع خوانسار دانسته اند در حالى که امر به عکس بوده و هست و خوانسار شهر کوچکى است از توابع گلپایگان .  15 درصفحه 543 بین کتاب رجال شیخ طوسى واختیار معرفه الرجال وى که معروف به رجال کشى است و شیخ آنرا تلخیص کرده خلط کرده اند و رجال شیخ را همان اختیار معرفه الرجال دانسته اند حال آن که اینها دو کتاب اند.  16. در صفحه 582از برخى نقل کرده اند که مولى مهدى نراقى مدت سى سال نزد حکیم خواجوئى شاگردى کرده است که البته این هم درست نیست و نراقى به هنگام درگذشت خواجوئى تقریبا 27 ساله بوده بنابراین چگونه ممکن است سى سال از محضراواستفاده کرده باشد؟ 11.  17. در موارد زیادى از جمله صفحات : 338 379 397 430 465 469 وفات شیخ بهائى را به سال 1031 ذکر کرده اند که البته صحیح آن 1030 است . 12  18. در موارد متعددى از جمله صفحات : 399 454 481 شهادت شهید ثانى را به سال 966 ذکر کرده اند که صحیح آن 965است . 13  19. مولف چنانکه در ص 531 مرقوم فرموده اند از سال 48 تا 50استاد زبان عربى در دانشگاه اصفهان بوده اند ولى مع ذلک تعدادى اشتباه ادبى و دستورى هم در کتاب رخ داده که برخى از آنهااشاره مى کنیم :  در سراسر کتاب شاید متجاوزاز صد جا به هنگام بیان سال وفات اشخاص این تعبیر را به کار برده اند :[توقى فى سنه]... حال آن که این فعل متعدى است و دراین ترکیب باید صورت مجهول آن یعنى [ توفى] را به کار برد. خداى سبحان متوفى وانسان متوفى است قرآن هم مى فرماید : [الله یتوفى الانفس حین موتها].  فعل[ بقى] (" باقى ماند) در همه جا به صورت[ بقى] ضبط شده واز جمله در صفحات : 227 228 229 230 466 468 502 یازده بار به این صورت غلط استعمال شده است . همچنین[ لقى] در صفحه[ 308 لقى] و[ شکا] در صفحه 586 [ شکى] ضبط شده است .  کلمه[ جمادى الاخر] در صفحه 310 و 595 و کلمه[ جمادى الاول] در صفحه 601 غلط و صحیح آنها به ترتیب[ جمادى الاخره] و[ جمادى الاولى] است .البته در کتاب فارسى این امور غلط حساب نمى شود ولى در کتاب عربى غلط به حساب مى آید. و نیز در صفحه 360 ( جمادى الثانى) به کار رفته که این نیز غلط است .  \*\*\* بارى آنچه که ذکر شده شمه کوتاهى ازاشتباهات تاریخى و علمى کتاب مورد بحث است وبر شمردن همه اشتباهات آن فرصتى فسیح و مجالى واسع مى طلبد و آنچه ذکر  شد به عنوان نمونه کافى است .  اغلاط چاپى نیز فراوان رخ داده است از باب نمونه :  ص - س - غلط - صحیح  337 - 9 - 498 - 948  367 - 7 الصوفى - الصفوى  393 - 11الاشتباه- الاشباه  346 - 7 - بالموصول - بالموصل  476 - 24 الراى - الرازى  573 - 18 193 - 193  600 - 6 - صنحوه - ضحوه  575 - 1 - 1242 - 1142  تردیدى نیست که مولف محترم جناب آقاى دکتر قیس آل قیس که از اساتید دانشگاه هستند 14 در راه تالیف این اثر رنجى گران را برخورد هموار کرده اند و علاقه وارادت ایشان به عالمان شیعه ستودنى است ولى آیا بهتر نبود براى گزینش فقهاى مورد نظر و نیز درباره نحوه نگارش شرح حال آنان با صاحب نظران مشورت مى کردند؟ و بعداز تالیف و قبل از چاپ نیز ازاهل فن مى خواستند که آن را بررسى و تصحیح کنند؟ | |
| **مراجع** | |
| |  | | --- | | پاورقى ها  1.نشر دانش سال 3 شماره 1 مقاله ویرایش کتابهاى تالیفى از دکتر نصرالله پورجوادى .  2. یک نسخه خطى زیبا و تمیز شرح اربعین عربى مرحوم علامه مجلسى طاب ثراه در کتابخانه مدرسه علوى شهرستان خوانسار موجوداست . در رویه برگ نخستین این نسخه وقف نامه آن به خط علامه و مهر شریف وى دیده مى شود.  3. مجله نور علم شماره 81.19 کیهان اندیشه شماره 3.76 مقاله نگاهى به کتاب فقهاى نامدار شیعه .  4. الاماه والتبصره من الحیره تالیف على بن بابویه تصحیح سیدمحمد رضا حسینى جلالى چ اول بیروت موسسه آل البیت 1407 ق .12891.  5. کیهان اندیشه شماره 3 82 مقاله نگاهى به کتاب فقهاى نامدار شیعه  6. مجله نور علم شماره 21 6766.  7. مجله حوزه شماره 31 9897 مقاله انوارالتنزیل و اسرارالتاویل .  8. شرعه التسمیه به تازگى با تصحیح جناب حجه الاسلام استاد رضا استادى منتشر شده است .  9. مجله کیهان اندیشه شماره 4 مقاله پژوهشى در تاریخ زندگى شهیداول  10. مجله نورعلم شماره 21.68 تا 69.  11. مجله نورعلم شماره 19.76 تا 78 شماره 21.62.  12. مجله نشر دانش سال 5 شماره 1.73.  13. مجله نور علم شماره 26.134 تا 138.  14. روزنامه اطلاعات شماره 18745 11اردیبهشت 68. | | |